

نویسنده: مهران کامروا*

مترجم: محمد تقی دلفروز**

چکیده:

دولت‌های خاورمیانه علی‌رغم داشتن تفاوت‌های تاریخی و ساختاری مهمی که آنها را از هم متمایز می‌کند اغلب به‌طور مشابهی قادر بوده‌اند در برابر فشارهای عمومی برای آزادسازی سیاسی مقاومت کنند. در هر مورد طرز برخورد دولت‌های غیردمکراتیک در قبال جامعه از دینامیسم‌های متفاوتی ناشی شده است. دولت‌های «انحصاری» خواه آنانی که به سرویس‌های امنیتی‌شان (مخابرات) وابسته هستند و خواه آنانی که مستقیماً به نظامیان متکی‌اند در غیرسیاسی کردن جامعه از طریق زور و ترسانیدن مردم از فعالیت‌های سیاسی موفق بوده‌اند. دولت‌های «فراگیر» که خیابان‌های کشورشان را به عرصه‌های سیاسی تبدیل نموده‌اند به‌طور موفقیت‌آمیزی انرژی سیاسی مردم را به طرف طرح‌هایی که عملاً پایه‌های رژیم‌شان را تقویت می‌کنند، هدایت نموده‌اند. اما از میان دولت‌های پادشاهی تنها آنهایی که دارای ثروت عظیم نفت و جمعیت اندکی هستند قادر بوده‌اند تقاضاهایی را که برای مشارکت و مسئولیت‌پذیری سیاسی صورت می‌گیرد، آرام کنند. رژیم‌های پادشاهی مبتنی بر «اسطوره مدنی» که اردن و مراکش مثال‌های بارز آن هستند دریافته‌اند که حرکت به سوی آزادسازی سیاسی محدود، و لیکن بسیار پرهیاهو ضروری است، حتی اگر آن را تنها به‌عنوان یک استراتژی ضروری برای بقاء بنگرند. اما در دیگر مناطق خاورمیانه ترکیب ساختاری انواع

* دکتر مهران کامروا، اسناد رشته علوم سیاسی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، نرتریج

** کارشناس ارشد علوم سیاسی

دولتهای گوناگون آنها را از فشار برای آزادسازی سیاسی مصون نگاه داشته است. تحقیقات اخیر نشان داده که فشارهای موجود در اقتصادهای رانتهی کشورهای خاورمیانه بعضی از دولتهای منطقه را به حرکت به سوی آزادسازی سیاسی سوق داده است.^۱ این مقاله استدلال می کند که ویژگیهای ساختاری هریک از انواع دولتهای خاورمیانه موجب می شود که حرکت به سوی آزادسازی سیاسی از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد. در حالی که کاهش درآمدهای رانتهی تقریباً به طور مشابه بر همه کشورهای غیرصادرکننده نفت خاورمیانه (مصر، سوریه، تونس، اردن و مراکش) تأثیرگذارده اما محدودیتهای ساختاری، اردن و مراکش را مجبور نموده تا بیشتر از مصر، سوریه و تونس که دولتهایشان اساساً بر ترتیبات نهادی و ساختاری متفاوتی متکی اند، به سوی آزادسازی سیاسی حرکت کنند.

موضوع تصادفی تر این است که دو کشور پیشتاز آزادسازی سیاسی یعنی اردن و مراکش هر دو پادشاهی هستند و در متن خاورمیانه نوع خاصی از پادشاهی به حساب می آیند. می توان هر دو کشور فوق را پادشاهی های مبتنی بر «اسطوره مدنی» نامید که از «پادشاهی های نفتی» خاورمیانه متمایز می شوند.^۲ پادشاهی های نفتی خاورمیانه با توجه به ذخایر عظیم نفتی شان و احساس قوی تر «طبیعی بودنشان» در رابطه با جامعه، بهتر قادر بوده اند در برابر الزامات اقتصادی حرکت به سوی آزادسازی سیاسی مقاومت کنند. دیگر کشورهای غیردمکراتیک خاورمیانه که تعداد اندکی از آنها از فشارهای ناشی از کاهش درآمدهای رانتهی گریخته اند، به گونه ای اداره شده اند که همچنان اقتدارگرا باقی بمانند خواه از طریق نهادهای توده ای و فراگیر (در عراق و لیبی) و خواه از طریق تداوم تاکتیکهای سرکوبگرانه (در مصر، سوریه، تونس، الجزایر و سودان).

دولتهای «فراگیر»^۳ از طریق ترکیبی از سرکوب و احاطه توده ای شهروندان در مقیاس وسیع که اغلب در طرحهای شدیداً انگیزشی دولت (جنگها، بسیج ملی، کیش شخصیت رهبر و...) وارد می شوند، فشارهای آزادسازی سیاسی را دفع می کنند. ضمناً دولتهای «انحصاری» به دو دلیل قادر به مقاومت در برابر آزادسازی سیاسی بوده اند: اول این که اغلب

* منظور همان دولتهای توده ای و بسیج گراست. م.

آنها تنها در سالهای اخیر به طور نسبی حالت «فراگیر» را متوقف نموده اند (مصر بعد از اوایل دهه ۱۹۷۰ و تونس و الجزایر از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰). بعضی ممکن است ادعا کنند که سوریه هنوز یک دولت «فراگیر» است.^۲ دوم این که این دولتها در طول دوره فراگیر بودنشان تحت تسلط نیروهای مسلح بوده و اساساً دولتهای نظامی بودند. این تسلط تا زمان حاضر البته با شیوه های ظریف تر و کم تر خشن همچنان تداوم یافته است. بنابراین هنگامی که این دولتها با بحرانهای اقتصادی یا سیاسی مواجه می شوند (مانند وضعیت اخیر دولتهای سودان و الجزایر) انگیزه شان برای توسل به زور بیشتر از آزادسازی سیاسی است. قتل عام ساکنان «حماء» توسط دولت سوریه در سال ۱۹۸۲، موج متوالی دستگیریها در مصر از سال ۱۹۸۰ و محدود نمودن فضای سیاسی در تونس از سال ۱۹۸۹ همگی برای این انگیزه های اقتدارگرایانه گواهی می دهند.

انواع دولت در خاورمیانه

در تحقیقات اخیر تنها توجه اندکی به وجوه ساختاری رفتار دولتهای غیردمکراتیک خاورمیانه مبذول شده است.^۳ اغلب دولتهای خاورمیانه توانایی قابل ملاحظه ای در خنثی نمودن یا سرکوب تقاضاهای احتمالی که برای آزادسازی سیاسی از جانب گروههای اجتماعی گوناگون مطرح می شود از خود نشان داده اند. این تسلط از طریق یکی از سه شیوه زیر حفظ شده است: ۱- تضعیف نهادی جامع تا آن حد که جامعه توانایی اش را در به چالش کشاندن دولت از دست بدهد. ۲- ایجاد و نهادینه کردن قیود ایدئولوژیک و ذهنی جامعه تا از این طریق اکثریت بازیگران جامعه به طور فعال یا منفعل از دولت و طرحهایش حمایت کنند. ۳- ترکیبی از دو شیوه فوق که رایج تر است. تا مادامی که این ابزارهای نهادی و ذهنی تسلط دولت بر جامعه دست نخورده باقی بمانند انگیزه دولت برای آزادسازی سیاسی کم خواهد بود. از میان کشورهای غیردمکراتیک خاورمیانه تنها در اردن و مراکش قیود و ابزارهای فوق به طور فزاینده تحت فشار قرار گرفته و در نتیجه حرکتهای ناقصی به سوی آزادسازی سیاسی صورت گرفته است.

جدول شماره ۱ سه نوع ایده آل دولتهای غیردمکراتیک خاورمیانه را طبقه بندی نموده است.^۵ در گسترده ترین سطح این سه نوع عبارتند از دولتهای «انحصاری»، «فراگیر» و پادشاهی.^۶ دولتهای «انحصاری» دیکتاتوریهایی استبدادی هستند که براساس زور بنا شده اند و نه فقط مخالفان را سرکوب می کنند بلکه دیگر شیوه های غیرمجاز بیان عقاید سیاسی به وسیله بازیگران اجتماعی را نیز سرکوب می کنند و از این طریق به بقای خود ادامه می دهند. الجزایر، مصر، سودان، سوریه و تونس متعلق به این طبقه هستند. اما از این طبقه تنها دو دولت الجزایر و سودان تنها بر اعمال صرف زور برای بقای قدرشان متکی اند (دولت سودان نیز تنها در جنوب کشور به این امر متوسل می شود) اما اغلب دیکتاتوریهایی اقتدارگرای دیگر از دینامیسم های اجتماعی دیگری نیز استفاده می کنند تا بتوانند بر جوامع شدیدآ آرام و منفعل خود حکومت کنند. از طرف دیگر دولتهای «فراگیر» از طریق شیوه های توده ای و ایجاد یک اسطوره در مورد مشارکت عمومی و سپس تکیه بر آن موفق می شوند به بقای خود ادامه دهند. اما پوپولیسم یا توده گرایی آنها به شدت از نظر محتوی و درجه با هم متفاوت است و در عالم واقع ممکن است بیشتر در زمره دولتهای «انحصاری» به شمار آیند. عراق ولیبسی دارای دولتهای «فراگیر» هستند اما با فروکش کردن جنگها و کاهش تعداد دشمنانی که آنها برای بسیج مردم ردیف نموده اند برای هر دو دولت تلقین اسطوره شمولیت و فراگیری حرکت دمکراتیک انقلابی به مردم دشوارتر شده است.

در نهایت دولتهای پادشاهی منطقه عبارتند از بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مراکش و اردن. البته اردن و مراکش از دو جنبه مهم با بقیه گونه های دولت تفاوت دارند: دولتهای اردن و مراکش در مقایسه با بقیه دولتهای منطقه نه از ثروت عظیم اقتصادی برخوردارند و نه از مزیت های یک تاریخ سیاسی که دولت را محصول «طبیعی» نیروهای اجتماعی جلوه می دهد.^۷ در عوض آنها بیشتر بر یک اسطوره مدنی و سیاسی-تاریخی متکی اند که به طور ماهرانه ای بر آنها تبلیغ شده است. بیشترین میزان ارتباط بین ویژگیهای ساختاری و گرایشات آزادسازی سیاسی در این گونه از دولتهای خاورمیانه وجود دارد. با توجه به این که دولتهای پادشاهی مبتنی بر اسطوره مدنی نه از

ثروتهای عظیم پادشاهی های نفتی بهره مندند و نه از منابع مشروعیت قبیله ای و سنتی آنها، در نتیجه هنگامی که با مشکلات ساختاری (مانند زوال اقتصادی و یا بحرانهای بین المللی) روبرو می شوند احتمال این که به آزادسازی سیاسی به عنوان یک انتخاب (حتی اگر تنها به عنوان یک استراتژی برای بقاء) متوسل شوند زیاد است.

چگونگی تکوین تاریخی هر گروه از این دولتها به طور قابل ملاحظه ای متفاوت از دیگری است. دولتهای پادشاهی خاورمیانه به وسیله قدرتهای مستعمراتی به وجود آمده اند. البته ارتباط با قدرت مستعمراتی در نهایت از طریق نیروهای تاریخی و سیاسی بومی تأمین می شد. بعضی از پادشاهی ها به ورطه انقلابات افتادند و حداقل در مرحله اول به دولتهای «فراگیر» تبدیل شدند. اینها عبارتند از مصر زمان جمال عبدالناصر بعد از ۱۹۵۲، لیبی قذافی بعد از ۱۹۶۹، و عراق انقلابی از آغاز سال ۱۹۵۸ که همراه با گسست هایی تا دهه ۱۹۹۰ نیز تداوم یافت. پادشاهی های دیگر به ویژه در مراکش، اردن و شبه جزیره عربستان به گونه ای اداره شدند که انقلابی در آنها رخ ندهد و همچنان به عنوان رژیم پادشاهی باقی ماندند. تعدادی از دیگر دولتهای «فراگیر» (مانند الجزایر پیش از استقلال، تونس زمان حبیب برقیه، سوریه حافظ اسد و مصر زمان سادات و مبارک و رژیم سودان) به طور مداوم شور توده ای خود را از دست دادند و با نهادینه شدن فزاینده انقلابیانشان هر چه بیشتر به رژیمهای «انحصاری» تبدیل شدند. اما چگونگی تکوین تاریخی به خودی خود پایداری و بقای دولتهای استبدادی را تضمین نمی کند. لیکن تکامل نهادهای سرکوب و یا مهندسی اجتماعی این کار را انجام می دهد. درست از همین جنبه است که پادشاهی های مبتنی بر اسطوره مدنی در مقایسه با دیگر رژیم ها ناقص ترین نوع رژیم ها هستند و بنابراین برای حرکت به سوی آزادسازی سیاسی مستعدتر می باشند.

قبل از بررسی مفصل تر هریک از رژیم های فوق ذکر یک تذکر لازم می باشد. طبقه بندیهایی که در اینجا به آنها اشاره شد نمونه های ایده ال هستند. بندرت دولتی یافت می شود که در قالب یکی از طبقه بندیها جای بگیرد و هیچ خصوصیت مشترکی با دولتهایی که متعلق به طبقه بندیهای متفاوتی هستند نداشته باشد. این مسئله به ویژه در مورد دولتهای

غیردمکراتیک خاورمیانه که اغلب ترکیبی از فرمولهای سیاسی و اقتصادی را برای حفظ قدرتشان به کار می‌گیرند (مانند کاریزما و سرکوب، منع و تشویق، مذهب و مدرنیته) صادق است. برای مثال تقریباً همه دولتهای پادشاهی منطقه «انحصاری» نیز هستند. اگرچه دولتهای پادشاهی شدیداً به سنتها به عنوان یکی از منابع مشروعیت سیاسی متکی اند اما در همه آنها رعایت حقوق بشر ضعیف است و در سرکوب مخالفان سیاسی به هر وسیله ای که لازم باشد درنگ نخواهند کرد. به همین صورت اگرچه دولت تونس اساساً یک دولت «انحصاری» باقی مانده اما از اواخر دهه ۱۹۸۰ به هدف افزایش محبوبیت دولت به طور کلی و «بن علی» رئیس جمهور به طور خاص اقدامات توده ای بسیار موفقیت آمیزی انجام داده است.^۸ سرکوب و منع سیاسی در بحرین و عربستان سعودی به ویژه از زمان تنش بین شیعیان و سنی ها به دنبال انقلاب اسلامی ایران از مهمترین سیاستهای رژیم های این کشورها بوده است.^۹ دولت ایران در دهه اول انقلاب بیشتر «فراگیر» بود و امروزه می‌توان آن را در زمره دولتهای «دمکراتیک ابتدایی» جای داد. به هر حال در این مقاله وجه غالب دولتها مدنظر است به طوری که امروز دولت «بن علی» در تونس بیشتر «انحصاری» است تا توده ای و دولت عربستان سعودی، بحرین و قطر نیز بیشتر پادشاهی هستند تا «انحصاری» و ...

دولتهای انحصاری

تا آنجایی که به دیکتاتوریهایی «نظامی» مربوط است دیکتاتوریهایی نظامی خاورمیانه در مقایسه با موارد مشابه بی خطر و ملایم هستند. در دیگر بخشهای جهان در حال توسعه رژیم های دیکتاتوری در همه جا پراکنده اند، از «چپاولگران» ضعیف گرفته (رژیم موبوتوی زئیر) تا رژیم های غارتگر و متجاوز رژیم دووالیه در هائیتی و نظامهای بوروکراتیک اقتدارگرای به شدت سرکوبگر (رژیم های آمریکای لاتین پیش از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا اواسط این دهه).^{۱۰} برعکس، رژیم های «انحصاری» خاورمیانه به سادگی سعی دارند از ورود بازیگران اجتماعی که بخشی از رژیم یا منتسب به آن نیستند به فرایندهای سیاسی جلوگیری کنند. البته ممانعت های سیاسی از طریق وسایل سرکوب تضمین می شود و هر دولتی به شبکه وسیعی از

سرویس های امنیتی (مخابرات متکی است که اغلب (مانند سوریه) مراقب یکدیگر نیز می باشند.^{۱۱} اما سرکوب در معادلات سیاسی تنها به صورت ضمنی انجام می گیرد. در حقیقت تعداد قابل توجهی از رژیم های دیکتاتوری خاورمیانه اغلب اجازه می دهند عقاید مخالف در مورد مسائل غیر حکومتی بیان شود. اکثر دولتهای خاورمیانه به ویژه مصر، تونس، الجزایر پیش از ۱۹۹۲، مراکش، کویت و تاحد کمتری عراق اجازه می دهند گزارش های انتقادی (و حتی هجوآمیز) در مورد مقامات محلی و مسائل محلی مانند کمبود مسکن، قیمت های بالا و سوءمدیریت به وسیله رسانه ها مطرح شود.^{۱۲} در مصر قوه قضاییه استقلال قابل توجهی از قوه مجریه دارد.^{۱۳} در تونس علی رغم فشارهای زیادی که رئیس جمهور «بن علی» در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ اعمال نمود احزاب سیاسی (به استثنای «النهضه») هنوز استخوان بندی خود را حفظ نموده اند.^{۱۴}

دولتهای «انحصاری» خاورمیانه قصد ندارند مانند دولتهای کمونیست اروپای شرقی و رژیم های اقتدارگرای آمریکای جنوبی دست به تغییرات رادیکال بزنند. در عوض آنها علاقه مندند به نحو تدریجی و کنترل شده تغییرات اجتماعی و اقتصادی را سرعت بخشند تا انحصارشان بر قدرت از بین نرود.

مراحل تشکیل دولتهای انحصاری

از دیدگاه تاریخی دولتهای «انحصاری» خاورمیانه در مرحله سوم تشکیل دولت قرار دارند. در مرحله اول نهادهای دولتی بر ویرانه های امپراطوری عثمانی بنا شدند. این وظیفه تحت نظارت مستقیم یا قیمومیت غیرمستقیم بریتانیا و فرانسه (الجزایر در ۱۸۳۰، تونس در دهه ۱۸۸۰، مصر در ۱۹۱۴، سوریه در ۱۹۲۰ و سودان در دهه ۱۸۹۰) انجام شد.^{۱۵} با فراهم شدن بنیادهای تشکیل دولت دومین مرحله در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آغاز شد یعنی مرحله ای که در طی آن دولتهای سنتی سرنگون شدند و دولتهای متحول و مدرن جایگزین آنها گردیدند. سرهنگ جمال عبدالناصر و «افسران آزاد» در مصر این فرایند را در سال ۱۹۵۲ آغاز نمودند و با استقلال تونس از فرانسه در ۱۹۵۶، کودتای عبدالکریم قاسم و

افسران آزاد در عراق در سال ۱۹۵۸، استقلال الجزایر از فرانسه در ۱۹۶۲، کودتای بعثی‌ها در سوریه در ۱۹۶۳، انقلاب سودان در اکتبر ۱۹۶۴ و کودتای معمر القذافی و جنبش افسران آزاد در لیبی در سال ۱۹۶۹، مرحله دوم تشکیل دولت انجام شد.

در این مرحله وجوه عمده‌ای در این دولتها وجود داشت. از همه مهمتر این که همه این دولتها مرحله تکوینشان را درون شاخه‌های نظامی انجام دادند و برای انجام برنامه‌های داخلی و بین‌المللی شان همچنان به شدت به نیروهای مسلح متکی باقی ماندند. ویژگی دیگر که به همین اندازه اهمیت دارد عبارت است از ماهیت «فراگیر» و توده‌ای اولیه این دولتها و بسیج شهروندان برای انجام طرحهای دولتی شامل ملی کردن صنایع خارجی و خصوصی و اصلاحات ارضی، تعهد به توسعه اقتصادی و به ویژه آزادی فلسطین. کودتاهایی که این دولتها را به قدرت رساند تحت عنوان «انقلاب» به عامه مردم معرفی شدند و در تقریباً همه این دولتها یک «شورای فرماندهی انقلاب» به مرکز همه قدرت تبدیل شد. یک «معامله متدوال» نیز انجام گرفت و بر طبق آن به شهروندان قول داده شد در ازای سکون و آرامش سیاسی شان سعادت و امنیت برایشان فراهم شود.^{۱۶} نهادهای بوروکراتیک موجود تجدید سازمان شدند و نهادهای بوروکراتیک جدیدی نیز ایجاد شد که نیروهای انسانی شان از فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها و مدارس عالی و افسران ارتش تأمین شد. بوروبکراسی مصر که در سال ۱۹۵۲، ۲۵۰ هزار کارمند داشت تا سال ۱۹۷۲ به حدود ۱,۲۰۰,۰۰۰ کارمند بالغ شد.^{۱۷} تعداد شرکتهای «دولتی» نیز از یک در سال ۱۹۵۷ به شانزده شرکت در ۱۹۷۰ افزایش یافت.^{۱۸} در سودان مجموع کارکنان دولتی از ۱۷۶۴۰۸ در سالهای ۱۹۵۵/۵۶ با ۴۰۸۷۱۶ کارمند در سالهای ۷۷-۱۹۷۶ افزایش یافت.^{۱۹} در الجزایر در طول زمامداری «هواری بومدین» که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸ طول کشید و به عنوان «دیکتاتوری بوروکراتیک» شهرت یافت سیاستهای ایجاد سکون و آرامش شبیه سیاستهای مصر زمان ناصر به اجرا درآمد.^{۲۰}

سومین مرحله تشکیل دولتهای «انحصاری» از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰ شروع شد. این مرحله در نتیجه ضرورت اعمال استراتژیهای احیای اقتصادی و سیاسی به وجود آمد. اقتدارگرایی توده‌ای تحت حمایت ارتش شکست خورده بود و اگر این دولتها مایل به حفظ

قدرت بودند احتیاج به تغییراتی مهم و ساختاری داشتند.^{۲۱} از لحاظ اقتصادی سیستم رشد تحت هدایت دولت منجر به غفلت از بخش کشاورزی و وابستگی فزاینده به واردات غذا، افزایش کسر بودجه و تورم و شکست در از بین بردن نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی شده بود.^{۲۲} اصلاح مجدد ساختاری که در جهان عرب تحت عنوان «انفتاح» (آزادسازی اقتصادی) معروف بود و منجر به حمله به سیاستهای اقتصادی سوسیالیستی (برای مثال در الجزایر و سوریه) و تشکیل دولتهای طرفدار غرب (در مصر و تونس و بسیاری از کشورهای دیگر) گردید. در همین حال ارتش به ویژه با توجه به شکست در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل و عدم پیروزی محسوس در جنگ ۱۹۷۳ دیگر به سختی می توانست حضورش را در دولت توجیه کند. «فتواد عجمی» بازتاب این وضعیت را در مصر این گونه شرح می دهد: «باشکست در جنگ دیگر تفوق اجتماعی-اقتصادی ارتش غیرقابل تحمل شد و رنجش پنهان فارغ التحصیلان غیرنظامی از همتایان نظامی شان به منصفه ظهور رسید».^{۲۳} به همین ترتیب تلاشهای دولت جهت بسیج مردم روبه زوال گذاشت و احزاب سیاسی فراگیری که برای چنین اهدافی تشکیل شده بودند را کد و بی خاصیت شدند. این احزاب عبارت بودند از حزب دستور جدید در تونس، اتحادیه سوسیالیست عرب در مصر، جبهه آزادی بخش ملی در الجزایر، و حزب بعث در سوریه (و عراق).

همچنین مسئولیت هدایت در مرحله سوم تشکیل دولتهای «انحصاری» از معماران اصلی مرحله دوم سلب شد. هواری بومدین در سال ۱۹۷۸ از قدرت کنار رفت و راه برای انجام اصلاحات اقتصادی به وسیله «شاذلی بن جدید» و پایان بخشیدن به انزوای الجزایر هموار شد، مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰ دست سادات را در پیش گرفتن سیاستهای شدیداً متفاوت بازگذاشت.^{۲۴} مرگ سادات در ۱۹۸۱ حتی بیش از پیش دولت مصر را از قالب فراگیر طرفداران ناصر دور نمود.^{۲۵} در تونس برقیبه در سال ۱۹۸۷ از سمت خود برکنار شد و «بن علی» رئیس جمهور جدید یک رشته اقدامات سیاسی-اقتصادی لیبرال را به اجرا درآورد.^{۲۶} حتی دولت فعلی سوریه که از سال ۱۹۷۰ حافظ اسد ریاست جمهوری آن را بر عهده دارد از اواخر دهه ۱۹۸۰ به طور اساسی وضعیت داخلی و بین المللی اش را

تغییر داده است.

بیشتر در این مرحله بود که شخصیت‌های جدید که از طریق فرمولهای سیاسی قدیمی حکومت می‌کردند روند روبه‌جلو را آغاز نمودند. با هر شخصیت جدید یک سبک جدید، یک سری سیاستهای جدید و همراه با تحولات اقتصادی و بین‌المللی یک دیدگاه جدید در سطح داخلی و بین‌المللی به وجود می‌آمد. از همه مهمتر این که ماهیت و وظایف ارتش در بعضی از دولتهای «انحصاری» تغییر یافت و منجر به ظهور دو زیرمجموعه شد: در یک گروه از دولتها نقش ارتش به‌طور فزاینده‌ای کم‌رنگ شد و در عوض سیاستهای اقتدارگرایانه حکومت از طریق اتکاء بیشتر به تکنوکراتهای حرفه‌ای و سرویس‌های امنیتی مورد حمایت قرار گرفت. این دولتها سیاست بیرون آوردن شهروندانشان از حالت بسیج سیاسی را در پیش گرفتند و بنابراین بر طبق آن نهادهایشان را ایجاد نمودند.^{۲۷} اما در گروه دوم کشورها در هر مورد به دلایل کاملاً متفاوت ارتش همچنان به تسلط بر دولت ادامه داد. این گروه عبارتند از الجزایر که در سال ۱۹۹۲ ارتش تصمیم به عقیم کردن فرایند دمکراسی گرفت و در عوض خود مستقیماً زمام امور را در دست گرفت و کشور سودان که در آن جنگ داخلی در امتداد خطوط جغرافیایی و مذهبی نابودی کشور را تداوم بخشید.

دولتهای متکی بر مخابرات (سرویس‌های امنیتی)

در ظاهر دولتهای متکی بر مخابرات غیرنظامی به نظر می‌آیند. اما در اساس کنترل بر دولت و حضور در آن منظم‌تر و دقیق‌تر شده است و علی‌رغم کاهش آشکار تعداد افسران ارتش در دولت کنترل فراگیری بر دولت اعمال می‌شود. از دیدگاه «وبری» ممکن است بگوییم که حکومت نظامی معمولی شده است و به عنوان یک «الگوی حکومت هنجاری» مورد قبول واقع شده که از مفهومی جدید و ظاهراً دائمی از «قانونیت» نیز برخوردار است.^{۲۸} دولت مبتنی بر مخابرات وابستگی ذاتی اش را به نظامیان حفظ کرده است اما در همین حال خود را به‌طور فزاینده‌ای غیرنظامی نموده و به این وسیله مشروعیتش را در بین مردم افزایش داده و بقای خود را تضمین نموده است. عملاً همه رؤسای این گروه از دولتها پیشینه نظامی دارند.

حافظ اسد، بن علی، زروال^{۲۹} (رئیس جمهور الجزایر) و عمر البشیر (رئیس جمهور سودان) همگی دارای درجه ژنرالی هستند. حسنی مبارک قبل از این که معاون سادات شود فرمانده نیروی هوایی مصر بود. اما به جز در موارد استثنایی هیچ یک از این رهبران در یونیفورم نظامی شان دیده نشده‌اند.^{۲۹} همچنین تعداد سیاست‌گذاران دیگری که پیشینه نظامی دارند نیز به طور قابل توجهی کاهش یافته است. برای مثال به دنبال جنگ ۱۹۶۷، ۶۵٫۴ درصد اعضای کابینه ناصر از نظامیان بودند. برعکس کمتر از ۱۳ درصد اعضای کابینه سادات پیشینه نظامی داشتند و درصد نظامیان در کابینه مبارک به ۱۰ درصد کاهش یافت.^{۳۰}

به هر حال به صورت کاملاً آشکاری حضور فعال ارتش در رده‌های بالای حکومت شیوه‌ای ظریف‌تر و اغلب غیرسیاسی برای اتکاء فراگیر دولت به ارتش ایجاد نموده است. نیروهای مسلح سوریه، عراق، سودان و مصر علاوه بر دارا بودن سلاحها و کارخانه‌های کوچک تسلیحاتی همگی در معاملات اقتصادی متنوعی چون فرآوری میوه و فروش فروشگاهها و ساختمان‌ها درگیرند.^{۳۱} نیروهای مسلح هنوز بزرگترین سهم را در بودجه ملی دارند و حضور قوی و مشهود خود را در کشور حفظ نموده‌اند (برای مثال در کنار خیابانها، راه‌آهن‌ها و راههای بین شهری)، معمولاً به دید مثبت در جامعه به آنها نگریسته می‌شود و همچنان از امتیازات ویژه‌ای برای ساخت خانه، کلپ ویژه افسران و فروشگاههای تعاونی برخوردارند. «مخابرات» یا سرویس‌های امنیتی همه جا هستند یا حداقل تصور می‌شود که همه جا حضور دارند؛ اگرچه دولت زحمت زیادی متحمل می‌شود تا ظاهر دمکراسی را نگه دارد. به احزاب مخالف محلی اجازه فعالیت داده می‌شود، پارلمان به طور مرتب تشکیل جلسه می‌دهد و در مورد مسائل حاشیه‌ای به بحث می‌پردازد و انتخابات ریاست جمهوری نیز بر اساس زمانبندی قانون اساسی برگزار می‌شود.

علی‌رغم اینکه این دولتها تظاهر به دمکرات بودن می‌کنند همه آنها به شدت نسبت به اتباعشان به ویژه طبقه متوسط سوءظن دارند. دولت زیاد از طریق القاء ترس بین اتباعش حکومت نمی‌کند بلکه به وسیله ترس مدام از آنها حکومت می‌کند و همواره نگران است که

* در انتخابات آوریل ۱۹۹۹ عبدالعزیز بوتفلیقه به عنوان تنها نامزد انتخابات به ریاست جمهوری الجزایر برگزیده شد (م).

مبادا یک عمل ظاهراً بی ضرر در واقع پوششی برای یک نقشه سیاسی شوم باشد. بنابراین مجریان و عوامل دولت همه جا حضور دارند (بین دانشجویان و دانش آموزان، همکارانشان، بانکداران، صاحبان صنایع، سربازان، کارمندان داروخانه‌ها، روزنامه‌نگاران، پزشکان و حتی روحانیون) و آشوبگران بالقوه و هرکس دیگری را که ممکن است آرامش سیاسی اجباری کشور را برهم بزند، تحت نظر دارند. اما این سوءظن دوطرفه است یعنی در همان حال که عوامل حکومت در هر محفلی مراقب آشوبگران هستند همه افراد جامعه نیز از احتمال وجود یک عامل مخفی حکومتی در محفل خود بیم دارند. بدگمانی همگانی متقابل بخش اعظم روابط دولت و جامعه را دربرمی‌گیرد. بنابراین آنچه موجب بقای دولتهای مخابراتی می‌شود عبارت است از حالت اقتدارگرایی پنهان دولت که در زیر پوسته ظاهری آن قرار دارد. «ترس» به مهمترین ابزار ثبات بخش سیاسی در دسترس دولت تبدیل می‌شود. همانطور که یکی از شاهدان وضعیت سیاسی سوریه متذکر می‌شود حتی در شرایط معمولی:

«شهروندان عادی واقعاً در مقابل دولت احساس بی‌دفاعی می‌کنند. هر اندازه یک مرد خوشبخت باشد یا هر اندازه در حرفه‌اش بلندمرتبه باشد باز ممکن است به منظور بازرسی به وسیله یکی از سازمانهای امنیتی فراخوانده شود و در حالت بدتر ممکن است یک شبه همه هستی‌اش را از دست بدهد. مفهوم حقوق شهروندان به طور شایسته توسعه نیافته و قوه قضاییه نیز از آنها حمایت واقعی به عمل نمی‌آورد».^{۲۲}

دولتهای نظامی

جنگهای داخلی سرکوب سیاسی را در الجزایر و سودان به بالاترین حد رساند. در هر دو کشور دولت تحت رهبری نظامیان در حال جنگ با دشمنان مسلح است (جبهه نجات اسلامی در الجزایر و ارتش آزادی بخش سودان در سودان). در این موارد از هرگونه تظاهر به دموکراسی صرف نظر می‌شود؛ اگرچه وعده‌هایی برای انجام انتخابات داده شده است. معهذاً دولت و ارتش در تنازعی با مخالفان برای بقاء گرفتار شده‌اند. برای مثال رادیو دولتی سودان در

نوامبر ۱۹۹۵ اعلام نمود که: «نیروهای مسلح دلیرانه هرگونه تلاش نیروهای متجاوز را درهم خواهند شکست».^{۳۳} در حالی که دولتهای «مخابرات» تنها به دنبال غیرسیاسی کردن مردم از طریق از بین بردن روحیه سیاسی شان هستند دولتهای نظامی فعالانه سعی در یافتن و حذف دشمنان مسلح خود دارند. در دولتهای «مخابرات» مخالفان فعال رژیم تنها گروهی کوچک و اغلب زیرزمینی و غیررسمی هستند. در این مورد می توان به گروه «جماعت الاسلامیه» در مصر و «اخوان المسلمین» در سوریه اشاره نمود.^{۳۴} در تونس حزب «النهضه» به دلایل عملی به وسیله دولت از عرصه خارج شده است.^{۳۵} اما در الجزایر و سودان مخالفین مسلح بسیار گسترده تر و سازمان یافته تر هستند و فعالانه در شورش علیه دولت و تشویق دیگران به اتحاد با خودشان مشغولند.

در مجموع دولتهای «انحصاری» خاورمیانه بدون استثناء از نوع جمهوری هستند و به طور منظم اما کاملاً بی مفهوم به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس قانون گذاری می پردازند. آنها به طور گسترده بر نظامیان به عنوان بنیاد هوشیار و دقیق رژیم تکیه دارند و به سرویس های امنیتی شان اجازه می دهند که در نهادهای گوناگون حکومتی و اجتماعی (نهادهای خدمات مدنی، مدارس، مساجد و...) نفوذ کنند. سرکوب و خشونت به طور غیر آشکار و پنهان در برخورد دولت با جامعه وجود دارد و همگی اینها در لفاظی ظاهری دمکراتیک انجام می شود. در نتیجه هنگامی که دولتهای «انحصاری» با بحرانهای سیاسی یا اقتصادی مواجه می شوند به جای پذیرش آزادسازی سیاسی به عنوان یک استراتژی برای بقاء، سرکوب را افزایش می دهند. در تونس علی رغم ایجاد هیجان اولیه در مورد چشم انداز دمکراسی در سال ۱۹۸۷، ۱۹۸۸ و در دهه ۱۹۹۰ گزارش های زیادی در مورد استبداد، شکنجه و کشتارهای غیرقانونی وجود داشته است.^{۳۶} در مصر در طول دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ برخوردهای خشونت آمیزی بین نیروهای حکومتی و گروه زیرزمینی «جماعت اسلامی» رخ داده که بارها منجر به دستگیریها و اعدامهای جمعی شده است.^{۳۷} دولت سوریه از سه دولت فوق خیلی سرکوبگر تر است به طوری که در سال ۱۹۸۲ حدوداً ۱۰ تا ۲۵ هزار نفر از مردم شهر «حماء» به وسیله نیروهای حکومتی قتل عام شدند.^{۳۸} تحت این

شرایط چشم انداز گشایش های دمکراتیک در این کشورها ضعیف است.

دولت‌های فراگیر

دولت‌های «فراگیر» خاورمیانه عبارتند از عراق به رهبری صدام و لیبی به رهبری قذافی. تا دهه ۱۹۷۰ یعنی قبل از غیرسیاسی کردن مداوم زندگی عمومی در سراسر کشور، الجزایر نیز متعلق به این دسته از دولت‌های به ظاهر انقلابی بود.^{۳۹} همه این نظامها به اشکال گوناگون پیوسته سعی در وارد کردن «توده‌ها» در فرایندهای سیاسی از طریق نمایش‌ها و تظاهرات خیابانی، تشکیل کمیته‌های محلی، گروه‌های جوانان، شوراها و ارگانهای مشابه دارند تا به تعداد زیادتری از مردم حس مشارکت در فرایندهای سیاسی را القاء کنند. سه تفاوت اساسی بین دولت‌های «فراگیر» و دولت‌های «انحصاری» خاورمیانه وجود دارد. این تفاوتها به ترکیب نهادی و ماهیت نهادهای دولتی، شیوه برخورد نهادهای دولتی با بخشها و گروه‌های مختلف جامعه و رویکرد وسیعتر دولت و نگرش آن به هنجارها و اعمال فرهنگی مربوط می‌شود. اما یک مشابهت اساسی نیز بین آنها وجود دارد یعنی دولت‌های «فراگیر» نیز هنگام مواجهه با بحران اقتصادی یا بحران مشروعیت و یا هر دو به احتمال زیاد به سرکوب روی خواهند آورد و نه آزادسازی سیاسی. این امر به خاطر گستردگی نهادهای اقتدارگرا در کنار نهادهای «توده‌ای» است تا بدین وسیله ورود عموم به فرایندهای سیاسی از طریق سرکوب شدید مورد مراقبت و کنترل قرار گیرد. سرویس‌های امنیتی (مخابرات) دوش به دوش سازمانهای «انقلابی» حضور دارند. باید به رهبر (صدام یا قذافی) عشق ورزیده شود و دستورانش دقیقاً اجرا شود. با هر کس که اخلاص کافی از خود نشان ندهد. شدیداً برخورد می‌شود. این عجیب نیست که بسیاری از دولت‌های نظامی پیش گفته در زمانهایی نه چندان دور دولت‌های انقلابی و «فراگیر» بوده‌اند. پوپولیسیم یا توده‌واری لایزال عراقیها و لیبیاییها اقدامی برای طولانی نمودن حیات دولت‌های سرکوبگر و اقتدارگراست.

ترکیب نهادی دولتهای فراگیر

ساخت و ماهیت نهادی دولتهای فراگیر با دولتهای انحصاری در چند وجه اساسی تفاوت دارد. در دولتهای فراگیر، در دولتهای انحصاری یک شبکه بوروکراتیک ماهر و سرویس های اطلاعاتی از رئیس جمهوری حمایت می کنند که سعی دارد توجهات را از اصل و نسبت نظامی اش منحرف و به جای آن تصور غیرنظامی از خود را بین مردم تقویت کند. در نتیجه اگر چه تصاویر رئیس جمهور بر اغلب میادین، بلوارها و ساختمان های شهر نصب است اما دولت به طور فعال به دنبال افزایش کیش شخصیت رهبر نیست.^{۴۰} اما در دولتهای فراگیر رهبر عین دولت است. او به سطح یک «نیمه خدا» ارتقاء داده شده که از همه انسانها بالاتر است و تجسم ریشه تاریخی، سرنوشت آینده و تصور انقلابی شان است.^{۴۱}

نه تنها او مظهر دولت است بلکه به عنوان یک محور مرکزی ترسیم گردیده که اراده توده ها از طریق او به قدرت دولت انتقال داده می شود.

گریزناپذیر بودن رهبر برای دولت از نظر عینی از طریق نهادها و از نظر ذهنی از طریق واگذاری نمایندگی دولت به مردم تضمین شده است. در سال ۱۹۸۹ در لیبی قذافی اعلام نمود که همه نهادها مستقیماً تحت کنترل توده ها (جماهیر) قرار خواهند گرفت و به این طریق راه را برای ایجاد یک نظام «جماهیری» کامل هموار نمود یعنی نوعی از نظام سیاسی که ویژگی آن عبارت است از حکومت مردم لیکن بدون وجود احزاب سیاسی و نمایندگان.^{۴۲} نتایج چنین وضعیتی واضح است: نهادها کم خواهند بود لیکن توده ها خود را از طریق رهبرشان (یعنی قذافی) بیان می کنند. در عراق اگر چه قانون اساسی ۱۹۷۰ ایجاد یک مجلس ملی را مد نظر قرار داد لیکن این مجلس ۲۵۰ عضوی تا سال ۱۹۸۰ تشکیل جلسه نداد. اما ظرف تنها چند ماه پس از تجاوز عراق به ایران در سپتامبر این مجلس به یک نهاد بی معنی و عاری از هرگونه قدرت واقعی تبدیل شد.^{۴۳} نتایج عظیم جنگ خلیج فارس و تقسیم دوفاکتوی کشور صدام را برآن داشت تا حتی بیش از گذشته به صورت فردی و سرکوبگرانه بر کشور حکومت کند.

در حالی که حکومت کاریزماتیک ماهیتاً از نهادهای اندکی برخوردار است.^{۴۴} دولتهای

فراگیر خاورمیانه شدیداً بوروکراتیک هستند. در دولتهای فراگیر خاورمیانه سه نهاد مجزا اما مقوم، تکمیل کننده استبداد فردی هستند: نیروهای مسلح، بوروکراسی و سازمانهای گوناگون بسیج توده ای.

در مقایسه با دیگر دولتهای فراگیر خاورمیانه طبقه بندی دولت عراق به عنوان دولت فراگیر تاحدی مسئله ساز است. این «جمهوری ترس» با رهبر بیرحم و بزرگش صدام حسین اغلب به یک دولت توتالیتر «اورولی»^{۴۵} پیوند داشته است. دولت عراق تنها اخیراً به توده گرایی که دولت «فراگیر» این کشور در دهه ۱۹۶۰ اعمال کرد برگشت نموده است یعنی هنگامی که در جنگش با ایران نتوانست به پیروزی سریعی دست یابد و در عوض مجبور به تحمل یک جنگ فرسایشی و پرهزینه شد. اگرچه رهبری عراق به ظاهر غیرنظامی است اما دولت عراق هرگز پایگاه نظامی اش را قطع ننموده و در عوض مداوماً آن را گسترش داده است. از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ حکومت به طور میانگین ۲۲٫۷٪ تولید ناخالص داخلی را صرف ارتش نموده در حالی که این رقم برای اغلب کشورهای عربی دیگر تنها ۱۰٫۵ درصد بوده است.^{۴۶} در سال ۱۹۸۸ عراق تقریباً یک میلیون نیروی نظامی داشته است.^{۴۷} علاوه بر این تعداد نامشخصی نیز عضو «میلیشای خلقی» (که به ارتش خلقی نیز معروفند) هستند که به وسیله «دولت مخبرات» به حرکت در می آیند.^{۴۸} نیروی فراگیر دیگر «حزب بعث» است که براساس یک تخمین ۲۵ هزار عضو کامل و ۱٫۵ میلیون حامی دارد.^{۴۹} معهداً مدت کوتاهی پس از رسیدن صدام به مقام ریاست جمهوری و آغاز اولین تصفیه ها در سال ۱۹۷۹ حزب به طور فزاینده ای قدرت خود و متناسب با آن قدرت شرکت در فرایندهای تصمیم گیری را از دست داد اگرچه هنوز به عنوان یکی از منابع اصلی تعیین خط مشی و امنیت کارمندان دولت و پرسنل نظامی باقی مانده است.^{۵۰}

در لیبی شخصیت قذافی نیز همه نهادهای نظامی و غیرنظامی را تحت الشعاع قرار داده است. اما برعکس عراق، لیبی هنوز خود را درگیر یک فرایند انقلابی و متحول می داند که با کودتای ۱۹۶۹ در کشور آغاز شد. به این منظور قذافی برای افزایش توده گرایی و

* اشاره به دولتهای به شدت توتالیتری است که در داستان ۱۹۸۴ جورج اورول توصیف شده است.

پایدار ساختن آن در بدنه سیاسی کشور به طور متناوب دست به یک تجربه بزرگ جدید زده است. یک عکس برداری از تاریخ سیاسی اخیر لیبی این نکته را نشان می دهد چرا که ما شاهد ایجاد سازمانهای «خلقی» گوناگون (مانند کنگره خلقی عمومی و کمیته های انقلابی که بعداً وزارتخانه بسیج توده ای و رهبری انقلابی و... جایگزین آنها شدند) بوده ایم که در واقع برای جایگزینی با نهادهای رسمی قدرت مانند کابینه و مجلس قانونگذاری به وجود آمده اند.^{۵۱} برای دولت لیبی با توجه به ساختار اقتصادی و پایگاه جمعیتی بسیار کوچکترش انجام تجربیات توده ای به شکل های گوناگون نسبتاً آسانتر از دولت عراق و دیگر دولتهای فراگیر خاورمیانه است. در عین حال در لیبی نیز مانند عراق و دیگر دولتهای فراگیر هرگز سرکوب از برنامه اعمال اقتدار دولتی حذف نمی شود.

کیش شخصیت رهبر نیز در همه دولتهای فراگیر خاورمیانه وجود دارد. با تمرکز سیاسی در شخص رهبر اقتدار کاریزماتیک ترویج می شود که در بسیاری از موارد موفق تر از دیگر انواع اقتدار است. صدام حسین مدام سعی دارد خود را به عنوان یک فرد کاریزماترسیم کند و یا سرهنگ قذافی که در بعضی مراحل حکومتش شدیداً کاریزما بوده اکنون از اعتراف به این که خصوصیت کاریزمای خود را از دست داده امتناع می کند. اما به دست آوردن خصوصیت کاریزما مشکل است و حتی وقتی که وجود دارد نیز غیردائمی است و فی نفسه برای هدایت یک دولت مدرن ناکافی است. بنابراین دولتهای فراگیر خاورمیانه در عوض به ایجاد کیش شخصیت پرداخته اند و رهبر را به عنوان فردی که در همه وجوه ممکن برتر است ترسیم نموده اند. آثار تاریخی،^{۵۲} هنر، تمبر پستی،^{۵۳} تصاویر بزرگ و تعطیلات ملی کم و بیش فضایل رهبر را یادآوری می کنند. در عراق موشکهای «الحسین» در جنگ با ایران مورد استفاده قرار می گرفت و حکومت عراق با اشاره به نبرد قادسیه در سال ۶۳۷ میلادی که طی آن ارتشهای عرب تلفات سنگینی به نیروهای ایران وارد نمودند جنگ را «قادسیه صدام» می نامید.^{۵۴}

اما در دولتهای فراگیر کیش شخصیت تنها از طریق تمجید صرف از مستبدان زورگو انجام نمی شود. از طریق رهبر و نام و تصورش مردم حتی اگر احتیاج بوده با زور به نظام

سیاسی کشانده شده اند. به وسیله اعمال، فضایل و گفتار رهبر و ترسیم حالت اغراق آمیزی از آن هاله ای از تمجید شدید اطراف او ایجاد می شود به طوری که توده ها در حمایت از طرح های گوناگون دولتی بسیج شوند. بنابراین طرح و برنامه ای خاص را به عنوان یک اهمیت و ضرورت تاریخی برای اجرا به مردم معرفی می کنند. به مردم این گونه تلقین می شود که فرایندهای سیاسی گریز ناپذیرند. برای انجام این کار دولتهای فراگیر امیدوارند تا پیوندهای احساسی ایجاد کنند که توده ها را به رهبرشان پیوند دهند. از جمله این طرحها می توان به تجربیات مربوط به دادن اختیار به توده (شیوه حکومت جماهیری در لیبی)، انواع جنگهای آزادی بخش و ملی (جنگ علیه دشمنان تاریخی مانند جنگ ایران و عراق، جنگ عراق علیه کویت و مبارزه ایران، عراق و لیبی علیه اسرائیل) و مبارزه برای از بین بردن دشمنان خارجی و داخلی اشاره نمود.

استفاده از فرهنگ توسط دولتهای فراگیر

شاید یکی از مهمترین وجوه تمایز دولتهای فراگیر در مقایسه با دولتهای انحصاری تلاش آگاهانه و بی وقفه دولتهای فراگیر برای استفاده از هنجارها و سمبلهای فرهنگی برای مقاصد سیاسی است. از سه نوع دولت غیردمکراتیک خاورمیانه دولتهای فراگیر فعال ترین نوع دولتها در طرح و استفاده از آن نوع ارزشهای فرهنگی است که طرحهای سیاسی شان را تقویت می کند. آنها اغلب به جعل دوباره سنت می پردازند. دولتهای پادشاهی کم و بیش به ایجاد هنجارهای فرهنگی نمی پردازند اما به طور گزینشی هنجارهای موجود را برای مقاصد سیاسی بزرگ می کنند. دولتهای انحصاری تنها به طور ضمنی به بهترین وجه از فرهنگ استفاده می کنند و با استفاده نقشهایی که فرهنگ برعهده دارد از آن بهره برداری و تنها به بهای گزاف از آن غفلت می کنند. استفاده آشکار و عمدی از ارزشهای فرهنگی موجب می شود که دولتهای فراگیر و اغلب دولتهای پادشاهی به نامستعدترین رژیم ها برای بروز فشارهای آزادسازی سیاسی تبدیل شوند.

درحالی که دولتهای انحصاری نمی توانند به طور کلی از نیروهای فرهنگی غفلت کنند

اما آنها تنها به طور ضمنی و غیر آشکار به ارزشهای فرهنگی حاکم مرتبط هستند و بر روی پدیده های فرهنگی شایعی چون شخص گرایی، پدرسالاری، فقدان تشریفات و فامیل گرایی سرمایه گذاری می کنند.^{۵۵} به جز آتاتورک، رضا شاه و محمدرضا شاه هیچ یک از رهبران دیگر دولتهای انحصاری خاورمیانه معاصر سعی ننموده اند به طور سیستماتیک پایه های فرهنگی روابط اجتماعی یا سیاستها را تغییر دهند. آتاتورک از طریق زور موفق به انجام این کار شد و محمدرضا شاه نیز نیروهایی را که از نظر فرهنگی ریشه دار بودند مضمحل نمود. دیگر دولتهای انحصاری با نیروهای فرهنگی مغضوب کشورشان روابط نامطلوبی داشته اند. غفلت دولت الجزایر از دانش آموزان عرب زبان و مرجع شمردن دانش آموزان فرانسه زبان در آغاز دهه ۱۹۸۰ منجر به تنشهای سیاسی زیادی شد.^{۵۶} امتناع سادات از اعتراف به نفوذ و قدرت اجتماعی فراگیر اسلام گراها به قیمت جانش تمام شد. حافظ اسد نیز هر روز بیشتر و بیشتر به همکیشان علوی مذهب خود متکی شده و آنها را در مقابل آرزوهای اخوان المسلمین سنی مذهب که اکثریت سوری ها را تشکیل می دهند محافظت می کند.

برعکس، دولتهای فراگیر سعی می کنند فرد و جامعه ای کاملاً جدید خلق کنند. دولت فعالانه رسالت منسوب به خود یعنی حفظ میراث انقلابی ملت را تبلیغ و انتشار می دهد حتی اگر این میراث یک شبه ساخته شده باشد. تلقین های ایدئولوژیک و تغییر فرهنگی از طریق نمایش ها و تظاهرات خیابانی انجام می شود. خیابان جایی است که فرد هویت قبلی اش را کنار می گذارد و یک هویت جدید، متحد و مشترک با هم میهنانش بر می گزیند. در این شرایط فرهنگ سیاسی می شود و سیاستها جمعی می شوند و فرد و جامعه اش تغییر می یابند. هدف اقدامات و تجربیات فراگیر قذافی در سراسر کشور ایجاد یک لیبی جدید بود. مانند بسیاری از پدیده های دیگر مرتبط با فرهنگ اندازه گیری درجه یا موفقیت این تغییرات غیرممکن است. اما نمی توان انکار نمود که تغییرات فوق به وقوع پیوسته و موفقیتهای آشکاری نیز داشته است. به گروههای اجتماعی که جذب فرایندهای سیاسی شده اند استقلال اندکی داده شده تا برنامه های خود را که شامل فشار به دولت برای آزادسازی سیاسی است تعقیب نمایند. آنچه در این کشورها به عنوان فوران بی اختیار حمایت عمومی متجلی می شود اغلب تظاهراتی

است که کاملاً به وسیله دولت سازماندهی و هماهنگ می شوند. «قدرت مردم» ممکن است بزرگ جلوه داده شود اما این قدرت از رهبر سرچشمه می گیرد و نه از توده ها. دولت تحت پوشش دمکراسی خیابانی تقاضا برای مشارکت سیاسی را فرو می نشاند. آنهایی که خود را به ایده آل‌های رژیم نفروخته اند سرکوب می شوند. در مقایسه با دولتهای انحصاری استفاده از فرهنگ یک امتیاز دیگر به دولتهای فراگیر در رابطه با ثبات سیاسی می افزایشد. دولتهای فراگیر با افزایش فعالانه پیوندهای ذهنی، ایدئولوژیک و احساسی خود با جامعه به همراه پیوندهای نهادی که قبلاً وجود داشته بهتر قادرند تنشها را منحرف کنند و در مقابل ظهور فشار از درون جامعه مقاومت نمایند. در مجموع شورش بر علیه فرعونهای مدرنی چون سادات و مبارک آسانتر از شورش علیه پیشوایان و رهبران و منجیان ملی توجیه می شود.

رژیم های پادشاهی

انواع دولتهای پادشاهی خاورمیانه در جایی میان نظامی های انحصاری و فراگیر قرار دارند. این دولتهای پادشاهی که بدون استثناء اقتدارگرا هستند برای حفظ قدرت بر ترکیبی از زور و نهادهای اداری (مانند گارد ملی و بوروکراسی) متکی هستند. همچنین عنصر کلیدی در فرمول سیاسی این دولتها عبارت است از مشروعیت سنتی خاندان حاکم که این مشروعیت عمیقاً در تاریخ، میراث فرهنگی و آگاهی تاریخی کشور ریشه دارد. این مشروعیت سنتی نه تنها دولتهای پادشاهی را از دولتهای انحصاری و فراگیر متمایز می سازد بلکه در خاورمیانه میزان انعکاس و قوت این مشروعیت یک گروه از پادشاهی ها را نیز از گروه دیگر متمایز می سازد. سنت تاریخی برای پادشاهی های نفتی شبه جزیره عربستان (بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) یک منبع محسوس و مهم مشروعیت به حساب می آید. این مشروعیت با دسترسی دولت به ثروت عظیم نفت و در نتیجه سخاوت‌مندی پادشاهی در قبال جامعه بیشتر تقویت می شود. در نتیجه دولت کم و بیش توانسته تقاضاهای اجتماعی برای تغییرات سیاسی عمده را آرام کند. تنها در کویت به ویژه در مقاطع هیجانات اقتصادی شدید (دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۸۰) یا بحرانهای سیاسی (بعد از تجاوز عراق به کویت

در سالهای ۹۱-۱۹۹۰) تقاضاهایی مقطعی برای مشارکت سیاسی وجود داشته است.^{۵۷} معهدا مشارکت سیاسی آزاد و واقعی برای مدت طولانی پیگیری نشده و سیاستهای اقتدارگرایانه بلافاصله پس از پایان بحران دوباره برقرار شده است.

دو دولت پادشاهی خارج از شبه جزیره عربستان یعنی اردن و مراکش از دلارهای عظیم نفتی و سنت تاریخی طولانی پادشاهی های نفتی برخوردار نیستند. اگرچه اردن و مراکش هر دو بر اقتصادهای رانتی متکی اند اما دسترسی شان به درآمدهای رانتی از طریق نفت نیست بلکه در اردن بیشتر از طریق درآمدهایی که کارگران از خارج وارد می کنند و در مراکش از طریق استخراج منابع معدنی می باشد.^{۵۸} در این دولتها آنچه به مشکلات اقتصادی ناشی از درآمدهای نسبتاً کم رانتی اضافه می شود عبارت است از مشکلات ایجاد یک اسطوره و فرهنگ عمومی در مورد مشروعیت پادشاهی براساس سنت و میراث محلی (به ویژه در اردن). این مشکل در مراکش حاد نیست چرا که در این کشور از قبل از قرن شانزدهم حکام دودمانی با استناد به این که از نسل پیامبر (شریف ها) هستند موقعیت خود را توجیه نموده اند.^{۵۹} تا این زمان هم پادشاهان مراکش و هم پادشاهان اردن چنین ادعایی داشته اند اما پادشاهان مراکش لقب «امیرالمؤمنین» را نیز به خود افزوده اند.^{۶۰} اما هنوز از لحاظ نهادی این دو پادشاهی به نسبت پادشاهی های شبه جزیره عربستان از پایه سست تری برخوردارند. از دهه ۱۹۶۰ عرصه سیاست مراکش با چالشهای داخلی جدی رو در روی دولت همراه بوده است که از جمله می توان به تلاشی برای ترور و کودتا علیه پادشاه (در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲) و شورشهای ناگهانی و توده ای (در ۱۹۷۳، ۱۹۸۱، ۱۹۸۴، ۱۹۸۹، ۱۹۹۱) اشاره نمود. در اردن نیز پایه های پادشاهی بارها مورد تهدید واقع شده: در ۱۹۵۵ با تظاهرات گسترده، در ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ با تلاش برای کودتا، براندازی ملک فیصل عموی شاه حسین در عراق در سال ۱۹۵۸، جنگ داخلی سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰، تنش با سازمان آزادی بخش فلسطین در سراسر دهه ۱۹۷۰ و شورش گسترده نان در اواخر دهه ۱۹۸۰. جدای از تفاوت های اقتصادی آشکار، دو دینامیسم عمده سطوح تفاوت ثبات سیاسی بین پادشاهی های نفتی و اردن و مراکش را روشن می کند. دینامیسم اول تاریخی است و به الگوهای بسیار متفاوت تشکیل

دولت در دو گروه از پادشاهی‌ها مربوط می‌شود. دینامیسم دوم که سیاسی است مستقیماً با دینامیسم اول ارتباط دارد. در پادشاهی‌های نفتی تشکیل دولت به واسطه تحول در سه منبع قدرتی بود که دولت از طریق آنها حکومت می‌کند: یک خاندان سلطنتی متحد که بر اقتدار سنتی متکی است، خدمات مدنی که از طریق آن وجود یک دولت رفاه حفظ شده است و سوم سرویس‌های امنیتی (مخابرات) و نیروهای مسلح که امنیت دولت را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی تأمین می‌کند و خود به وسیله خاندان سلطنتی کنترل می‌شوند.

همین سه مرکز قدرت در پادشاهی‌های مبتنی بر «اسطوره مدنی» نیز ظهور نموده‌اند، اما با ویژگیهای اساساً متفاوت. در این پادشاهی‌ها خاندان سلطنتی بر اقتدار سنتی متکی نیست بلکه بر یک سنت «خیالی» اتکاء دارد. این اسطوره یا افسانه بیش از آن که بر اساس میراث واقعی و واقعیت باشد بر اساس تفسیر مجدد دولت از تاریخ استوار است. سرویس‌های مدنی به عنوان عامل دولت رفاه عمل نمی‌کنند. این مسئله به سادگی باعث ایجاد شغل برای طبقات متوسط می‌شود و نفوذ سرویس‌های امنیتی را به درون گروه‌های مخالف تسهیل می‌کند. در نهایت کنترل خاندان سلطنتی بر نیروهای مسلح همچون پادشاهی‌های نفتی کنترلی گسترده و کامل نیست. بنابراین دولت خیلی بیشتر نسبت به چالش‌های بالقوه درونی و بیرونی حساس و آسیب‌پذیر است. واکنش سنتی دولت در مقابل چنین چالش‌هایی یا سرکوب مخالفان بوده و یا اعطای آزادی. با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی جهان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (یعنی مقطعی که یکی از پادشاهی‌های قدرتمند خاورمیانه [رژیم شاه] با انقلاب سرنگون شد، گروه‌های نظامی در آمریکای جنوبی کاخ‌های ریاست جمهوری را برچیدند و به پادگان‌ها بازگشتند، دولتهای کمونیست اروپای شرقی یکی پس از دیگری فروپاشیدند و «موج» دمکراسی توقف‌ناپذیر شد) پادشاهی‌های مبتنی بر «اسطوره مدنی» در خاورمیانه احساس نمودند که مجبورند آزادسازی سیاسی را به عنوان یک استراتژی برای بقاء انتخاب کنند. این دولتها در مقایسه با دیگر دولتهای غیردمکراتیک خاورمیانه از تواناییهای نهادی برخوردار نبودند تا با تکیه بر آن بتوانند مدام به سرکوب متوسل شوند. آزادسازی سیاسی محدود و کنترل شده ضرورتی ساختاری بوده است.

پادشاهی های نفتی

فرایند تاریخی تشکیل دولت در پادشاهی های نفتی هنگامی شکل قطعی به خود گرفت که این دولتها ویزگیهای نهادی کنونی شان را به دست آوردند و الگوهای حکومتشان تعیین شد. با فرارسیدن زمان استقلال دولتهای خلیج فارس (این فرایند از اواخر دهه ۱۸۸۰ در سرزمینی که بعداً به عربستان سعودی تبدیل شد آغاز گردید اما برای امارات متحده عربی تا سال ۱۹۷۱ طول کشید) اغلب خاندان های حاکم تفوقشان را بر مناطق قبیله ای که بعداً به دولتهای مستقل تبدیل شدند، برقرار نموده بودند.^{۶۱} حمایت بریتانیا عامل عمده ای در تبدیل طایفه های حاکم به خاندان های سلطنتی بود. همراه با استقلال، فرایند نهادینه شدن ریاست قبیله و تبدیل هم زمان آن به رهبری یک دولت متفاوت که به طور فزاینده ای در حال مدرن شدن بود انجام گرفت. تادده های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ خاندان های حاکم از طریق ترکیبی از حمایت های مادی و دیپلماتیک بریتانیا، مشروعیت سنتی- قبیله ای و ذخیره ای از سربازان قبیله ای که می شد در مواقع مواجه شدن با چالشهای نظامی داخلی به آنها اتکاء نمود، حکومت می نمودند. کشف نفت و متعاقباً فروش آن در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ معادله سیاسی را به طور قابل ملاحظه ای تغییر داد و در کنار نتایج دیگر منجر به بوروکراتیزه شدن مدام پادشاهی و توسعه یک بخش خدمات کشوری مدرن شد. یک ارتش مدرن نیز اغلب خیلی سریع تشکیل شد که به عنوان یک نهاد رسمی دیگر می توانست حمایت های قبیله ای را کانالیزه و حفظ کند. یک ساختار هرم قدرت ظهور نمود که خاندان سلطنتی در رأس آن قرار داشتند و به وسیله بخش خدمات کشوری و نیروهای مسلح حمایت می شد.

کلید ثبات نسبی پادشاهی های نفتی این بوده که با موفقیت حس مشروعیت را بین بخش اعظم جمعیت به طور کلی و قبایل به طور خاص ترویج نموده اند. البته منظور این نیست که این دولتها از مشروعیتی غیر قابل منازعه و چالش ناپذیر برخوردارند همان طور که ما این مسئله را در اقدامات تروریستی اخیر در عربستان سعودی، بحرین و جاهای دیگر شاهد بوده ایم. معهدنا پادشاهی های نفتی به گونه ای نهادها و الگوهای حکومت را توسعه داده اند که تا حد زیادی آسیب پذیری شان را در برابر شورشهای عمومی یا تهدیدات داخلی مشابه کاهش

داده است. اساساً حکومت این پادشاهی های نفتی بر اساس آنچه و بر در مورد این گونه اقتدار می گوید: «یک اعتقاد مستقر در مورد تقدس سنتهای قدیمی و مشروعیت وضعیت کسانی که اقتدار را تحت لوای این اعتقادات اعمال می کنند».^{۶۲} در یک چنین نظامهای سیاسی «اطاعت از کسی صورت می گیرد که موقعیت اقتداری را که به طور سنتی مقدس است اشغال کند و او در محدوده خود به وسیله سنتها احاطه می شود. تعهد به اطاعت از چنین فردی مسئله و فاداری شخصی است».^{۶۳} در پادشاهی های نفتی خاورمیانه وجود این نوع از اقتدار سنتی بدون نفوذ اجتماعی و سیاسی گسترده قبیله گرایی ممکن نبوده است.

علی رغم یکجانشینی و نوگرایی فزاینده قبایل در دهه های اخیر هنوز هویت و ارزشهای قبیله ای در معادلات سیاسی نقش برتر را ایفا می کند. در سطح نهادهای سیاسی جوهر قبیله گرایی در خاندان سلطنتی خلاصه شده، حتی اگر چه سلطنت تا حد زیادی نهادینه شده و بسیار کمتر از گذشته با قبایل تماس دارد. معجزاً اعمال قبیله ای مانند «شورا» و نهادهایی چون «مجلس» (یک شورای مشورتی غیررسمی) همچنان به عنوان عناصر مهم سمبلیک در شیوه حکومتی دولت به شمار می روند. حتی مهمتر از این، شیوه ای است که بر اساس آن «گروههای قبیله ای» به طور رسمی یا غیررسمی در ساختار سیاسی جذب می شوند. در کویت «گروههای قبیله ای» به طور غیررسمی و از طریق نهادهای موجود مانند مجلس ملی، شورای شهری یا بعضی از کلپوهای قبیله ای و انجمن های اختیاری که از سازماندهی ضعیفی برخوردارند، عمل می کنند. در عربستان سعودی، عمان و بحرین گروههای قبیله ای شبه رسمی هستند و به شدت در نیروی پلیس و گارد ملی جلوه گر شده اند. در ضمن در امارات متحده عربی این گروههای قبیله ای یکی از نهادهای خود دولت محسوب می شوند و موقعیتشان از طریق قانون گذاری مشخص شده است.^{۶۴} در نهایت از آنجا که جذب این قبایل در دولت به اندازه کافی صورت نگرفته همه پادشاهی های نفتی برای ایجاد و تقویت پیوندهای پیرومنشانه با سران و افراد قبایل و تقویت پیوندهای موجود با قبیله خودشان و قبایل دیگر به ارائه آموزشهای دولتی، خدمات پزشکی، غذاهای سوبسیددار، خانه و شغل به آنها می پردازند.^{۶۵} حمایت از قبایل حاکم را قادر می سازد تا حمایت رهبران دیگر قبایل را

به دست آورد و موقعیت خود را به عنوان «شیخ الشیوخ» یا شیخ بزرگ حفظ کند.^{۶۶}

آنچه خاندان سلطنتی را بیشتر تقویت می کند عبارت است از ماهیت ذاتاً متحد آن. ویژگی صنفی خاندان سلطنتی به عنوان ریاست قبیله که محصولی از شیوه تکوین آن است بر اساس خصوصیات کلی خود خاندان و شخصیت و توانایی های امیری که بر مسند قدرت است از خاندانی به خاندان دیگر متفاوت می باشد. به عنوان مثال خاندان «الصباح» در کویت از چنین منافع و هویت صنفی قوی برخوردارند که در یک رشته سازمانهای پیچیده جلوه گر شده است. این سازمانها در یک شورای فامیلی خلاصه شده اند که برای رسیدگی به امور خاندان سلطنتی طراحی شده است.^{۶۷} برعکس، خاندان «آل ثانی» در قطر تا به امروز به اقتدار حاکم بی توجهی نشان داده و اغلب هویت صنفی ضعیفی از خود نشان داده است.

خاندان حاکم عربستان سعودی از گستردگی غیر معمولی برخوردار است و تعداد آنها تخمیناً بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر است که البته این تعداد به وسیله حدود ۲۰۰ شاهزاده عالی رتبه کنترل می شوند.^{۶۸} این گستردگی مزایا و معایبی دربردارد. از یک طرف گستردگی امکان توطئه های درباری و رقابتهای شخصی را بین خاندان سلطنتی افزایش می دهد همچنان که ما در طول سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ شاهد خصومت بین ملک سعود، فیصل برادر میانی اش و شاهزاده طلال بودیم. از طرف دیگر گستردگی به خاندان سلطنتی اجازه می دهد تا انحصار خود را بر همه نهادهای مهم بوروکراتیک، نظامی و استانی حفظ کنند. این مناصب کابینه وزیران و دیگر مناصب بالای بخش خدمات غیرنظامی، فرماندهی شاخه های گوناگون نیروهای مسلح و حکومت بر استانهای مختلف را شامل می شود.

مسئله فوق به عربستان سعودی منحصر نیست.^{۶۹} در بحرین، عمان، کویت، قطر و امارت متحده نخست وزیر، وزیر خارجه، وزیر کشور و وزیر دفاع همگی از اعضای خاندان سلطنتی هستند و در بعضی از موارد خود پادشاه این مناصب را عهده دار است.^{۷۰} به علاوه در همه پادشاهی ها از جمله بحرین که در آن خاندان سلطنتی مانند دیگر دولتها ثروتمند نیست شاهزادگان و ملکه ها شدیداً در انواع فعالیتهای تجاری درگیرند.^{۷۱} این امر توانایی آنها را در حفظ پیوندهای مشتری گونه شان با پادشاهان ثروتمند و در نتیجه با جامعه بزرگتر تقویت

می‌کند. آنچه موقعیت مسلط خاندان سلطنتی را در رابطه با گروه‌های اجتماعی گوناگون تقویت می‌کند عبارت است از نقش محوری دولت در بازار واقعی سرمایه. «بخشش زمین» سیاستی منظم و دیرپا در عربستان سعودی است و حکومت‌های کویت، قطر و امارات متحده به طور سیستماتیک از بازار واقعی سرمایه استفاده می‌کنند تا از این طریق پادشاهان ثروتمند و دیگر شخصیت‌های مهم منتفع شوند.^{۷۲} سیاست‌های حمایتی ابزار دیگری را برای حفظ سلطه و مشروعیت در رابطه با جامعه در اختیار دولت قرار می‌دهد.

علی‌رغم کاهش درآمدهای نفتی از آغاز دهه ۱۹۸۰ و شوک جنگ خلیج فارس در سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ پادشاهی‌های نفتی همچنان فشارهای داخلی برای آزادسازی سیاسی را آرام نموده‌اند. حتی در کویت که تحدید سیاست‌های پارلمانی بعد از پایان جنگ خلیج فارس منجر به عدم کاهش اختیارات مطلقه «آل صباح» شد و اکنش زیادی از جانب مردم بروز ننمود. مسلماً تأثیر کاهش درآمدهای رانتی در اقتصاد پادشاهی‌های مبتنی بر «اسطوره مدنی» بسیار زیادتر است. معهدا علت این مسئله که در پادشاهی‌های نفتی هیچ‌گونه تقاضای فوری برای آزادسازی سیاسی وجود ندارد بیشتر به تداوم تقویت نهادی دولت برمی‌گردد که این به نوبه خود نتیجه ماهیت عظیم اقتصاد این کشورها در مقایسه با اقتصاد پادشاهی‌های مبتنی بر «اسطوره مدنی» است. خاندان سلطنتی در این پادشاهی را می‌توان مترادف دولت دانست چرا که هم نمایندگی حکومت در مقابل اتباعش را برعهده دارد و هم در بسیاری از وجوه شخصیت‌های سلطنتی نهادهای قدرتمند دولت را کنترل می‌کنند. نکته مهمتر این است که خاندان سلطنتی بر سنت برجسته و طنین انداز قبیله‌ای متکی است و خود را به عنوان تجسم ارزشها، اعمال و میراث قبیله‌ای ترسیم می‌کند. بوروکراتیک کردن پادشاهی و استقرار آن توانایی پادشاهی را در استفاده از هنجارهای اجتماعی و فرهنگی که جامعه آنها را با ارزش تلقی می‌کند و اغلب جنبه رمانتیک به آنها می‌دهد، از بین نمی‌برد. در عربستان سعودی خاندان سلطنتی از مزیت ادعای محافظت از اسلام و مقدس‌ترین شهرهای آن یعنی مکه و مدینه بهره‌برداری می‌کند.^{۷۳} با توجه به این که به نظر نمی‌رسد بقای پادشاه‌های نفتی به وسیله نیروهایی که می‌توان به راحتی آنها را به وسیله سرکوب خاموش نمود، تهدید شود

این دولتها دلیل یا حساسیت کمی برای آزادسازی سیاسی یا حتی تظاهر به آن دارند.

پادشاهی های مبتنی بر «اسطوره مدنی»

تفاوتهای ساختاری شدیدی بین پادشاهی های نفتی و پادشاهی های مبتنی بر اسطوره مدنی وجود دارد. هیچ کدام از دولتهای مراکش و اردن از آنچنان ویژگیهای نهادی برخوردار نیستند که بتوانند به آسانی بحرانهای اقتصادی یا سیاسی را پشت سر بگذارند. این دولتها و به ویژه اردن فاقد آن سنت قوی قبیله ای هستند که فرایند دولت سازی را در پادشاهی های نفتی تسریع نموده است. به نظر می رسد که «پادشاهی» تا اندازه ای برای این دولتها به نسبت دولتهای خلیج فارس و شبه جزیره عربستان کمتر «طبیعی» است. بنابراین ادعای اردنی ها و مراکشی ها در مورد قرار داشتن پایه مشروعیتشان بر اقتدار سنتی حتی به نسبت پادشاهی های نفتی به تعارضات شدیدتری با واقعیتهای مدرنیته می انجامد. دولت ایران در زمان سلسله پهلوی نیز در این مقوله جای می گیرد چرا که این دولت نیز علی رغم تلاش فراوانش برای ایجاد توازن بین سیاستهای سنتی با تحولات اقتصادی و اجتماعی- فرهنگی مدرن در نهایت فروپاشید. به علاوه خاندان سلطنتی اردن و مراکش به دلیل گستردگی کمترشان به نسبت خاندان سلطنتی پادشاهی های نفتی انحصار کاملی بر نهادهای دولتی ندارند. اگرچه پادشاهی های مبتنی بر «اسطوره مدنی» شکننده و آسیب پذیر هستند لیکن تا مادامی که درآمدهای رانتهی به درون اقتصادشان جریان یابد معمولاً به بقای خود ادامه می دهند. اما در سالهای اخیر کاهش درآمدهای رانتهی محدودیتهای ساختاری اردن و مراکش را تشدید نموده است. در چنین وضعیتی پادشاهی های اردن و مراکش تلاشهای وسیعتری برای باز نمودن فضای سیاسی انجام داده اند. هدف این اقدامات این است که مشروعیت این پادشاهی ها را از «اقتدار سنتی» که تاکنون از نظر تاریخی به اشتباه ادعا می شده مشروعیت پادشاهی مبتنی بر آن است را به مشروعیتی مبتنی بر اقتدار دموکراتیک تغییر دهند.

برای اردن مسئله ایجاد یک اسطوره مدنی برای حمایت از پادشاهی مسئله ای جدی و

حاد بوده است. در پادشاهی های نفتی دولت سازی همزمان با تشکیل یک هویت ملی انجام شد. در حقیقت این دو فرایند یکدیگر را تکمیل و تقویت نموده اند. حتی حضور تعداد زیادی از ملیت های خارجی در سراسر کشورهای خلیج فارس که با یکی از سخت ترین قوانین تابعیت در جهان مواجهند نیز از تکامل هویت سعودی، بحرینی یا قطری جلوگیری نموده است. اما در اردن فرایند تشکیل دولت که از دهه ۱۹۲۰ آغاز شد و تا استقلال کامل از بریتانیا در ۱۹۴۸ ادامه یافت همزمان با زوال مدام فلسطین و رشد قابل ملاحظه جماعت فلسطینیان در اردن بود. دولت اردن هنوز نیز کم و بیش سعی دارد به ایجاد مفهومی از یک هویت ملی اردنی متمایز و ناسیونالیسم اردنی بپردازد. تنها در ژوئای ۱۹۸۸ بود که شاه حسین از هرگونه ادعایی نسبت به فلسطین چشم پوشی نمود و پس از سالهای طولانی پرداخت کمک به کرانه غربی رود اردن را متوقف کرد. بارها سلطنت شاه حسین از جانب برخورد فلسطینیان و اسراییل تهدید شده است.^{۷۴} با توجه به جمعیتی که حداقل ۶۰ درصد آن فلسطینی هستند همجواری جغرافیایی با مرزهای فلسطین و تاریخ برخورد های گوناگون با نیروهای فلسطینی (و اسراییلی) مسئله هویت ملی اردنی و مشروعیت نهایی پادشاه نزد شهروندانش هنوز حل نشده باقی مانده است.

این مشکل با دو تحول دیگر نیز ترکیب شده: اول اینکه در اردن دولت و خاندان سلطنتی فاقد نقاط پیوند و دل بستگی قبیله ای یا مذهبی است تا به عنوان منبع مشروعیت سنتی و حمایت بر آنها اتکاء کند. دولت اردن فعالانه سعی دارد سمبلهای ملی و تاریخی را که می توانند مشروعیت رژیم را افزایش دهند پایدار و جاودانه سازند. برای مثال رنگهای پرچم کشور اردن نمایانگر حکومت هاشمیان به عنوان بخشی از یک سنت تاریخی طولانی است. شاه حسین اغلب با پوشش روسری خاص بادیه نشینان در مجامع عمومی و عکسها ظاهر می شد. اشکال دیگر ایجاد و تقویت سمبلهای ناسیونالیستی نیز به وفور وجود دارد مانند گذاردن نام پادشاه قبل از اسامی ساختمانها و بناهای تاریخی، برگزاری جشن در تعطیلات ملی، استفاده از کتابهای درسی مدارس برای مقاصد سیاسی و غیره. اما این تلاشها اکثراً سمبلیک هستند و اغلب بر اساس تفسیر دولت از واقعیت قرار دارند و نه خود واقعیت. قبایل

بدوی بخشهای جنوبی کشور در گذشته و فاداری خود را به پادشاه نشان داده اند. اما همان طور که مشارکت گسترده آنها در شورشهای ۱۹۸۹ نشان داده این وفاداری بیشتر بر اساس تقویت حمایت های اقتصادی استوار است تا پیوندهای خونی و خویشاوندی. در پادشاهی های نفتی پیوندهای حامی-پیروگونه نقش مهمی در پیوند قبایل با خاندان سلطنتی دارد اما خاندان سلطنتی خود ریشه های گسترده ای درون قبیله ای دارد که به وسیله «عصبیت» (پیوندهای خونی و سمبلیک) همچنان دست نخورده باقی مانده است. پادشاهی اردن از چنین نعمتی محروم است.

دومین مشکل مربوط به کوچکی زیاد خاندان سلطنتی است و این امر منجر به ناتوانی در تسلط بر نهادهای دولتی یا تشکیل هویت متحد و فراگیر خودشان می شود. نام رسمی کشور «پادشاهی اردن هاشمی» است. معیناً اهمیت واقعی این امر به هیچ وجه مانند اهمیت نامگذاری عربستان به نام «عربستان سعودی» نیست. مهمتر این که کوچک بودن خاندان سلطنتی از همان ابتدا آن را مجبور نموده تا به وفاداران تاج و تخت، تکنوکرات های حرفه ای و حتی فلسطینیان برای پستهای کلیدی نهادهای دولتی مانند وزارت خارجه، وزارت دفاع و نخست وزیری اتکاء کند. در حقیقت قانون اساسی ۱۹۵۲ که از نظر تکنیکی هنوز پابرجاست مقرر می دارد که اقتدار مشترکاً به وسیله پادشاه و یک نهاد قانون گذاری دو مجلسی (مجلس الامة) اعمال می شود. اگرچه این ماده قانون اساسی عملاً تا اوایل دهه ۱۹۹۰ اعمال نشد و اختیارات پادشاه برتر باقی ماند اما نمی توان بر وفاداری افرادی که در پستهای حساس دولتی هستند، حساب نمود همان طور که ما در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شاهد تلاش نظامیان برای کودتا بودیم.

وضعیت بد پادشاهی مراکش تا حدی متفاوت است. برخلاف اردن، مراکش سنت دودمانی طولانی داشته است که با شاخه «خوارچی ها» در اسلام در آمیخته و با آن توجیه شده است. بعد از پایان تحت الحمایگی فرانسه و اسپانیا از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶، سلطنت دوباره برقرار شد اما با اختیاراتی بسیار بیش از اختیاراتی که سلطنت قبل از دوران تحت الحمایگی از آن برخوردار بود. موقعیت سیاسی و مذهبی برتر سلطنت در قانون اساسی ۱۹۶۲ حفظ شد و سه

قانون اساسی بعدی که در سالهای ۱۹۷۰، ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲ نوشته شد توازن سیاسی را تنها تاحدی تغییر داد.^{۷۵} در تئوری و عمل پادشاه خود را اقتدار عالیه مذهبی و دنیوی زمین و «بالتر از نهادهای دیگر و هر حکم قانونی دیگر از جمله خود قانون اساسی» تلقی می کند.^{۷۶} از این لحاظ از آنجا که پادشاه قبل از ۱۹۱۲ به همراه «علماء» حکومت می کرد پادشاهی امروزی مراکش بر یک سنت سیاسی خاص استوار است. در حقیقت تقسیم قدرت بین حاکم و دیگران به خوبی در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ احیاء شد. هنگامی که در طول جنبش استقلال «محمد پنجم» منشور حزب ناسیونالیست استقلال را تأیید و با آن همکاری نمود مراکشی ها را دعوت به تأسیس یک پادشاهی دموکراتیک نمود. اما امروز تعداد کمی از مراکشی ها این جنبه جنبش استقلال را به یاد دارند.

معهدا با توجه به سنت مذهبی-سیاسی طولانی حکومت سلطنتی در کشور، پادشاهی مراکش به نسبت هاشمی ها در اردن وظیفه آسانتری برای ایجاد مشروعیت سنتی دارد. اما مشکل اینجاست که پادشاهی قادر نیست بر وفاداری بعضی از نهادهای کلیدی درون دولت حساب کند. خاندان سلطنتی مراکش مانند پادشاهی اردن آنقدر کوچک است که نمی تواند نیروهای مسلح و دیگر نهادهای مهم دولتی را تحت کنترل شاهزادگان درآورد. در عوض شاه حسن برای تضمین وفاداری شخصیتهای برجسته و نیروهای مسلح از حربه حمایت و تشویق آنها استفاده می کند. در طی وضعیت فوق العاده که از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ طول کشید ارتش از رژیم پشتیبانی نمود و با کارایی قابل ملاحظه ای حزب «استقلال» و احزاب دیگر را سرکوب نمود. تنها در زمان حال شاه حسن احساس نمود که مجبور است ارتباط مجددی با احزاب سیاسی برقرار کند و بنابراین آنچه را که خودش «دمکراسی حسنی» می نامد، تضمین نمود.^{۷۷}

بزودی ثابت شد که «دمکراسی حسنی» کمی بیش از یک اقدام سیاسی است چرا که او در توصیف نقشی که برای احزاب مخالف در نظم دموکراتیک و جدیدش قائل است گفت: «اگر ما در موضع مخالف بودیم خواهیم گفت که قبل از هر چیز دیگری خدمتگذار پادشاهی هستیم که پادشاهی همه مراکشی هاست».^{۷۸} در سال ۱۹۸۵ حزب استقلال به همراه احزاب دیگر از

حکومت خارج شدند و تقاضای انجام اصلاحات واقعی نمودند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ پادشاهی مراکش دیگر نمی‌توانست از تقاضاهای احزاب سیاسی مخالف درون و بیرون پارلمان چشم‌پوشی کند. فرمول سیاسی قدیمی که پادشاه و مشروعیتش را بالاتر و ماورای هر چیزی غیر از خدا قرار می‌داد دیگر کارایی نداشت. علی‌رغم تلاش زیادی که شاه حسن برای جلوگیری از توسعه خودجوش احزاب انجام داد او در ایجاد یک «اپوزسیون وفادار و سربراه» شکست خورد. انتخابات پارلمانی جدید در ژوئیه ۱۹۹۳ به هدف ایجاد انگیزش عمومی برگزار شد. نتایج انتخابات حاکی از پیروزی قاطع احزاب مخالف نبود اما آنقدر برای پادشاهی هوشیارکننده بود که ضرورت تقسیم قدرت با مخالفان را متحقق سازد.^{۷۹}

نتیجه

ارتباط مستقیمی بین ویژگیهای ساختاری دولتهای غیردمکراتیک و احتمال اقدام آنها جهت آزادسازی سیاسی وجود دارد. نهایتاً توانایی هر دولتی برای حکومت کردن به سه عامل بستگی دارد: ۱- توانایی های اجبار آمیزش در رابطه با جامعه ۲- برخورداری از مشروعیت نزد شهروندان ۳- ترکیبی از هر دو. از میان انواع گوناگون دولتهای دمکراتیک خاورمیانه دولتهایی که شدیداً بر اسطوره انعکاس و یادآوری تاریخی متکی اند یعنی اردن و تاحد کمتری مراکش به احتمال زیاد از توانایی های نهادی سرکوب مؤثر جامعه یا مشروعیت هنجاری برای تکیه بر حمایت طبقات اجتماعی راضی برخوردار نیستند. به عبارت دیگر توانایی نهادی و مشروعیت ایدئولوژیک آنها در مقابل چالشهایی که نسبتاً برای دیگر دولتهای خاورمیانه آسانتر هستند، آسیب پذیر است. این آسیب در ذات خود برای توسل به آزادسازی سیاسی کافی نیست. اما وقتی که دولت با بحرانهایی مواجه می‌شود که ناشی از مشکلات «تحصیلدار بودن» [متکی بودن دولت به درآمدهای رانتی] و تغییرات جهانی هستند این احتمال وجود دارد که آزادسازی سیاسی را به عنوان یک استراتژی برای بقاء اتخاذ کنند.

آزادسازی سیاسی در اردن و مراکش اگرچه یک استراتژی برای بقاء بوده لیکن باز هم میزان و ماهیت آن برانگیزنده و قابل توجه بوده است. اگرچه تارسیدن به هدف ایجاد یک

پادشاهی «مشروطه» راه درازی در پیش است اما هر دو دولت حیات دوباره ای به مطبوعات نیرومند، احزاب سیاسی، انجمن های داوطلبانه و سیاستهای پارلمانی داده اند. به ویژه اقدامات دولت اردن برای آزادسازی سیاسی گسترده بوده که این مسئله ناشی از مشروعیت شکننده تر خاندان سلطنتی اش و محدودیتهای نهادی بیشتر آن بوده است. لازم به گفتن نیست که حرکت به سوی لیبرالیسم به وسیله دولتهای اردن و مراکش تنها در مقایسه با سخت گیری مهارنشده دیگر دولتهای غیردمکراتیک خاورمیانه گسترده به حساب می آید. معهذاً دنبال نمودن روند آزادسازی سیاسی در پادشاهی های اردن و مراکش در روشن نمودن آسیب پذیری جدی یک نوع دولت که سنتاً در خاورمیانه وجود داشته بسیار مهم است.



جدول شماره یک
انواع آرمان دولت در خاورمیانه

غیردمکراتیک

انحصاری		پادشاهی		دمکراتیک
نظامی الجزایر سودان	متکی بر سرویس های امنیتی (مخابرات) مصر سوریه تونس	پادشاهی های نفتی بحرین کویت عمان قطر عربستان سعودی امارات متحده عربی	پادشاهی های مبتنی بر اسطوره مدنی اردن مراکش	

۱- برای مروری بر مطالعات علمی اخیر در مورد تحولات سیاسی در دولتهای خاورمیانه ر.ک.

Jill Crystal, "Authoritarianism and its Adversaries in the Arab World", *World Politics*, 46, 1994, pp 262-89 & Reu Brynen, Bahgat Korany and Paul Noble (eds), "Political Liberalisation and Democratization in the Arab World, Vol 1, Boulder, Co: Lynne Rienner, 1995 & Ghassan Salame (ed)," *Democracy Without Democrats: The Renewal of Politics in the Muslim World*, London: IB Tauris, 1994 & Augustus Richard Norton (ed), "Civil Society in the Middle East," Leiden: Eij Brill, 1995.

2. F Gregory Gause, "Oil Monarchies: Domestic and Security Challenges in the Arab Gulf States, New York: Council on Foreign Relations, 1994.

۳- باتتو توضیح می دهد که اگرچه پایگاه سیاسی دولت سوریه محدود است اما پایگاه اجتماعی و حمایت اجتماعی اش خیلی گسترده تر است چرا که بسیاری از بازیگران اجتماعی یک سهم اقتصادی در رژیم دارند. در این مورد ر.ک.

Hanna Battatu, "Political Power and Social Structure in syria and Iraq", in Samih Farsoun (ed), *Arab Society: Continuity and Change*, London: Croom Helm, 1985, p. 37. See also Raymond Hinnebusch, "Authoritarian Power and State Formation in Ba atist Syria: Army, Party and Peasant, Boulder, Co: Westview, 1990.

4. Crystal, "Authoritarianism and its Adversaries in the Arab World", p. 264.

۵- از آنجا که این مقاله به بررسی دولتهای غیردمکراتیک خاورمیانه می پردازد دولتهایی را که تحت عنوان دمکراسیهای ابتدایی طبقه بندی شده مورد بحث قرار نمی دهد. این دولتها عبارتند از لبنان، دستگاه حکومت فلسطین و یمن. اگرچه تشکیل یک دولت مجزای فلسطینی برای فلسطینیان اسرائیل تاحدی نگاه داشتن دولت یهود در طبقه دمکراسیهای ابتدایی را مسئله ساز می کند. همچنین وجوه نهادی دولت فلسطین و دستگاه دولت فلسطین هنوز در حال تحول و تکامل است و بنابراین نمی توان به طور قطعی آنها را در این مقوله جای داد. ولیکن نشانه های اولیه جهت یک دمکراسی ابتدایی را نشان می دهد.

۶- اگرچه این طبقه بندی یا اختلافاتشان در جاهای دیگر نیز آمده اما استعمال من در این مقاله با الهام از اثر زیر بوده است:

Woodwin & Theda Skocpol, "Explaining Revolution in the Contemporary Third World", *Politics and Society*, 17, 1989, pp. 489-509.

برای آگاهی از گونه شناسی های دیگر دولت ر.ک.

Anton Bebler & jim Seroka (eds), " *Contemporary Political System: Classifications and Typologies*", Boulder, Co: 1990.

7. Khaldoun Hasan Al-Nageeb, "Society and State in the Gulf and Arab Peninsula", London: Routledge, 1990, p. 6.

8. Dirk Vandewalle, "From the New State to the New Era: Toward a Second Republic in Tunisia", *Middle East Journal*, 42 (4), 1988, p. 618.

9. Rosemarie Said Zahlan, "The Making of the Modern Gulf States: Kuwait,

- Qatar, the United Arab Emirates and Oman*", London: Unwin Hyman, 1989, p. 63.
10. Mehran Kamrava, "*Politics and Society in the Third World*", London, Routledge, 1993, pp. 15-19.
- ۱۱- اغلب سران عالی درون دولت سوریه از اعضای خانواده اسد هستند.
- Hanna Battatu, "*Political Power and Social Structure in Syria and Iraq*", p. 37.
- ۱۲- برای آگاهی از وضعیت مطبوعات در جهان عرب ر. ک.
- William Rugh, "*The Arab Press*", Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1987.
13. James Rosberg, "Causes and Consequences of judicial Independence in Contemporary Egypt", Paper Presented at the Middle East Studies Association Conference, Phoenix, AZ, 1994.
14. Personal interview, Ismail Boulahia, Vice President of the Democratic Socialist Movement (MDS) Party, Tunis, 27 May 1996.
15. Lisa Anderson, "Absolutism and the Resilience of Monarchy in the Middle East", *Political Science Quarterly*, 106 (1), pp. 5-6.
16. Daniel Brumberq, "*Authoritarian Legacies and Reform Strategies in the Arab World*", in Brynen, Korany & Noble, *Political Liberalization and Democratization in the Arab World*, p. 233.
17. Monte Palmer, Ali leila & EL Sayed Yassin", *The Egyptian Bureaucracy*", Cairo: *The American University of Cairo Press*, 1988, p. 4.
18. Ibid.
19. Alan Richards & John Waterbury", *A Political Economy of the Middle East: State, Class, and Economic Development*", Boulder, Co: Westview, 1990, p. 205.
20. Dirk Vandewalle, "*Breaking With Socialism: Economic Liberalization and Privatization in Algeria*", in Iliya Harik & Denis Sullivan (eds), *Privatization and Liberalization in the Middle East*, Bloomington, IN: Indiana University press, 1992, p. 189.
21. Brumberq, "*Authoritarian Legacies and Reform Strategies in the Arab World*: p. 235.
22. Richard & waterbury, "*A Political Economy of the Middle East*, pp. 257-258.
23. Fouad Ajami:, "*The Arab Predicament: Arab Political Thought and Practice Since 1967*, Cambridge: Cambridge University Press, 1981, p. 90.
24. Ibid., pp. 100-101.
25. Anthony Mc Dermott, "*Egypt from Nasser to Mubarak: A Flawed Revolution*, London: Croom Helm, 1988, p. 998.
26. Vandewalle, "*From the New State to the New Era: Toward a Second Republic in Tunisia*", pp. 614-615.

27. Raymond Hinnebusch, "States and Civil Society in Syria", *Middle East Journal*, 47 (2), 1993, p. 297.

28. Max Weber, "on Charisma and Institution Building", *Chicago: University of Chicago press*, 1968 p. 46.

۲۹- عراق از زمان جنگ با ایران و تجاوز به کویت بیشتر در مقوله دولتهای فراگیر جای گرفت تا دولتهای انحصاری. معهذاً حتی صدام حسین که هرگز در ارتش عراق خدمت نکرد از رئیس جمهور سابق حسن البکر درجه ژنرالی دریافت نمود. قبل از دو جنگ صدام اغلب لباس غیرنظامی می پوشید البته او اکنون نیز بندرت در لباس نظامی دیده می شود. برای اطلاع بیشتر از زندگی نامه سیاسی صدام حسین ر. ک:

Efraim Karsh & Inari Rausti, "Saddam Hussein: A Political Biography", New York: The Free Press, 1991.

30. James Bill & Robert Springborg, "*Politics in the Middle East*", New York: Harper Collins, 1994, p. 247.

31. Ibid, p. 267.

32. Patrick Seale, "*Asad: Between Institutions and Autocracy*" in Richard Antoun & Donald Quataert (eds), *Syria: Society, Culture, and Polity*, Albany, NY: *Suny Press*, 1991, p. 107.

33. Foreign Broadcast Information Service: Near East and south Asia (FBIS-NES), 8 November 1995, p. 21.

۳۴- برای اطلاع کامل از «جماعت الاسلامیه» در مصر ر. ک:

Hamied Ansari, "Egypt: The Stalled Society", Albany, NY: *Suny Press*, 1986, pp 212-230.

۳۵- ر. ک:

Michael Collins Dunn, "*The Al-Nahda Movement in Tunisia: From renaissance to Revolution*" in John Ruedy (ed), "*Islamism and Secularism in North Africa*", New York: St Martin's, pp. 149-165.

36. Lisa Anderson, "Political Pacts, Liberalism and Democracy: the Tunisian National Pact of 1988", *Government and Opposition*, Spring 1991, pp. 244-260.

37. US Department of State, "Country Report on Human Rights Practices for 1995: Tunisia, 1 March 1996, pp. 2-3.

۳۸- برای آگاهی از وقایع حماء ر. ک:

Thomas Friedman, *Form Beirut to Jerusalem*, New York: Farrar Straus Giroux, 1998, pp. 76-87.

39. John Ruedy, "*Modern Algeria: The Origins and Development of a Nation*", Bloomington, IN: Indiana University Press, 1992, p. 209.

۴۰- ارائه و نمایش تصویری یا سمبلیک رئیس جمهور (از نظر مکانهای عمومی که به نام او نامگذاری شده است) در دولتهای انحصاری متفاوت است. تصاویر بزرگ و مجسمه های حافظ اسد را می توان در سراسر دمشق و دیگر شهرهای سوریه مشاهده نمود، تصاویر «بن علی» تا حدی کمتر در تونس دیده می شود. البته او به عکسهایی علاقه دارد که او را در حالت نگاه مصمم و قاطع نشان می دهد. برخلاف سادات عکسهایی بزرگ

اندکی از مبارک در شهرهای مصر به چشم می خورد اگرچه هنوز بعضی از این تصاویر در قاهره و جاهای دیگر وجود دارد.

41. Ervand Abrahamian, "Khomeinism: Essays on the Islamic Republic", Berkeley, CA: University of California Press, 1993., p. 38.

42. Dirk Vandewalle, " Qadhafi's Prestroika: Economic and Political Liberalization in Libya", *Middle East Journal*, 45 (2), 1991, p. 217.

43. Bill & springborg, "*Politics in the Middle East*", pp. 291-292.

44. Weber, "on charisma and Institution Building", pp. 48-51.

45. Samir al-Khalil, "*Republic of fear: The Inside Story of Saddam's Iraq*", New York: Pantheon Books, 1989.

46. F Gregory Gause III, "*Regional Influences on Experiments in Political Liberalisation in the Arab World*", in Brynen, Korany & Noble, "Political Liberalization and Democratization in the Arab World, p. 286.

درصد سهم ارتش در تولید ناخالص داخلی عربستان سعودی و یمن در مقایسه با عراق در سالهای مشابه به ترتیب ۲۵٫۵ درصد و ۱۸٫۸ درصد بوده است.

۴۷- به دنبال جنگ خلیج فارس طبق گزارشها این رقم به ۳۵۰ هزار نفر کاهش یافت.

John Paxton (ed), *The Statesman's Yearbook, 1988-89 and 1993-94*, New York: Martin's press.

48. al-Khalil, *Republic of fear*, pp. 30-31.

49. Karsh & Rausti, "Saddam Hussein: A Political Biography, p. 176. See also marion farouk-sluglett & Peter sluglett, "The Iraqi Ba'th party", in Vickly Randall (ed), *political parties in the third world* London: sage, 1988, pp. 57-74.

50. Karsh & Rausti, "Saddam Hussein: A Political Biography", pp. 176-177.

51. Vandewalle, " Qadhafi's Perestroika, pp. 218-219.

52. Samir Al-Khalil, " The Monument: Art and Vulgarity in Iraq", Berkeley, CA: University of California Press, 1991.

53. Donald malcom Reid, "The Postage Stamp: a Window on Sadddam Hussein's Iraq", *Middle East Journal*, 47 (1), 1993, PP. 77-89.

54. Karsh & Rausti, *Saddam Hussein: A Political Biography*, p. 224.

55. Bill & Springborg, *Politics In the Middle East*, pp. 151-171.

56. Ruedy, "modern Algeria, p. 240.

57. Zahlan, "The Making of the modern Gulf States, pp. 27-30.

58. Rey Brynen, "Economic Crisis and Post-rentier Democratization in the Arab World", *Canadian Journal of Political Science*, 25 (1), 1992, p. 70.

59. Albert Hourani, "*A History of the Arab Peoples*", Cambridge, MA: Harvard University Press, 1991, p. 115.

۶۰- امروزه دولت مراکش برای کسب مشروعیت زیاد بر تاریخ حکومت پادشاهی کشور متکی نیست بلکه بیشتر بر «کشمکش های» محمد پنجم بنیانگذار دولت مدرن این کشور علیه فرانسه متکی است.

61. Al-Naqeeb, "Society and state in the Gulf Arab Peninsula, p. 102.
62. Weber, "On Charisma and Institution Building", p. 46.
63. Ibid, Emphasis in the original.
64. Al-Naqeeb, " Society and State in the Gulf and Arab Peninsula, p. 107.
65. Gause, Oil Monarchies, p. 23.
66. Ibid, p. 25.
67. Zahlan, "The Making of the Modern Gulf States", p. 79.
68. Ibid, p. 88.
69. Peter wilson & Douglas Graham, "Saudi Arabia: the Coming Storm", Armonk, NY: ME Sharpe, 1994, pp. 20-21.
- ۷۰- معینا مزایای شاهزادگی در عربستان سعودی به نسبت دیگر پادشاهی های نفتی گسترده تر است. خاندان سلطنتی عربستان سعودی از یک شبکه تلفن ماهواره ای مجزای مخصوص به خود برخوردار است و همه شاهزادگان حقوق سالانه ای بین ۵۰ هزار تا ۲۰۰ هزار دلار دریافت می کنند. ر. ک.
- Ibid, pp. 19-22.
71. Al-Naqeeb, "Society and State in the Gulf and Arab Peninsula, p. 104.
72. Gause, "Oil Monarchies, pp. 56-57.
73. Ibid, p. 54.
- ۷۴- در سال ۱۹۸۶ شاه فهد برای افزایش اعتبار اسلامی اش لقب «علیحضرت» را حذف نمود و به جای آن لقب متواضعانه تر «خادم الحرمین الشریفین» را برگزید.
- ۷۵- از این جنبه کنترل فامیلی بر روی نهادهای دولتی در سوریه بیشتر از اردن است.
76. Omar Bendourou, "Power and Opposition in Morocco", *Journal of Democracy*", 7 (3), 1996, pp. 110-111.
77. Ibid, p. 110.
78. Ibid, p. 113-114.
79. Saad Eddin Ibrahim, "Liberalization and Democratization in the Arab World: an Overview", in Brynen, Kornay & Noble (eds), " Political Liberalization an Democratization in the Arab World, pp. 46-47.

منبع:

Third World Quarterly, Vol 19, No. 1, 1998